

A photograph of a sunset over a body of water. The sky is a gradient of orange and yellow, with the sun partially visible on the horizon. A small boat is visible on the water in the distance.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت سی ام





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



خانم زهرا سلامتی از زاهدان

پیغام عشق - قسمت ۳۰

با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۸۲۰ غزل ۴۹۹ و ابیات انتخابی

💖 بنام خداوند عشق 💖

🌹 عشق جز دولت و عنایت نیست
جز گشاد دل و هدایت نیست

خانم زهرا سلامتی از زاهدان

پیغام عشق - قسمت ۳۰

در این غزل "مولانای عزیز" به عشق که همان حس وحدت و یکتایی با خداست و اقبال و نیکبختی و توجه ایزدی اشاره دارد که با "لا" کردن هم هویت شدگی ها صورت می گیرد و گشاد دل همان فضا گشایی و پذیرش اتفاق لحظه هست. و هدایت و عنایت ایزدی همیشه همراه ما.

و خداوند انسان را برگزید که، بی نهایت خود را در درونمان بیان کند و در خودش به ما زنده شود و کرمنا و کوثرش را از همان عهد قدیم هست در ما جاری.

تاج کرمناست بر فرق سرت
طوق اعطیناک اویز برت
(دفتر پنجم ، بیت ۳۵۷۴)

و ما را پادشاه هستی و اشرف مخلوقات قرار داد که هم می‌توان در فضای ذهن بود و از ذهن استفاده کرد و هم می‌توان در دریایی وحدت با او شناور و فضا گشا و به بی نهایت او زنده .

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

تو ز کر منا بنی آدم شهی
هم به خشکی، هم به دریا پا نهی
(دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳)



و این قابلیت و توانایی را نه ملائک دارند و نه حیوانات. چرا که فرشتگان
نه می توانند در فضای ذهن زندگی کنند و در این جهان مشغول کار
باشند و نه حیوانات می توانند از فضای یکتایی آگاه.

در حالی که ما می توانیم هم در فضای ذهن زندگی کنیم و خلاق و
آفریننده باشیم و هم در حضور و فضای یکتایی جاری و به خداییت
خود زنده و آگاه.

خانم زهرا سلامتی از زاهدان

پیغام عشق - قسمت ۳۰

خواجه جز مستی تو در ره دین
آیتی ز ابتدا و غایت نیست



و حال مستی ما در راه دین همین اتصال و وصل به زندگی و زنده شدن به خداییت ماست که در اطراف اتفاق لحظه فضا را باز کرده و مست و تسلیم به عهد قدیم است می‌شویم و بله گویان. چرا که آیت و نشانی ما از ابتدا که آغاز خلقت ما بوده، اوست. و پایان و غایت ما هم اوست. که به صورت هوشیارانه و ناظر ذهن به او زنده.

و همچنین از نظر مولانا عزیز دین این نیست که باورهای کهنه و پوسیده گذشتگان را در مرکز مان قرار دهیم و مذهب درست کنیم و دردهای حاصل از آن را به وجود اوریم.

نه تو اعطیناک کوثر خواندهای
پس چرا خشکی و تشنه ماندهای ؟
(دفتر پنجم ، بیت ۱۲۳۲)

تو این مطلب را خواندهای که خداوند بینهایت فراوانی خودش را به انسان عطا کرده است، پس چرا در فضای ذهن با این باورهای غلط و پوسیده چسبیده و خود را خشک ساخته ای و از آب حیات کوثر و فراوانی خداوند دور؟

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

توبه کن بیزار شو از هر عدو^۹
کو ندارد آب کوثر در کدو
(دفتر پنجم ، بیت ۱۲۳۴)

توبه کن و مرکزت را از این باورهای کهنه و پوسیده پاک ساز و بیزاری
بجو، تا آب کوثر و فراوانی در مرکزت جاری.

هیچ راعی مشو رعیت شو
راعیی جز سد و رعایت نیست

فضای درونت را باز کن و مرکزت را عدم، و تمرکز در لحظه داشته باش
و رعیت خداوند بشونه چوپان و فرمانده که به دیگران بگویید که
چگونه زندگی خود را اداره کنند .

خانم زهرا سلامتی از زاهدان

پیغام عشق - قسمت ۳۰

بُس بُدی بندہ را کفی بالله
لیکن این دانش و کفایت نیست



پس خداوند برایمان کافیست و ما فقط از او یاری و کمک می طلبیم و
بنابراین من بر حسب همانیدگی ها نه فکر می کنم و نه عمل. و اجازه
می دهم که خداوند با خرد ایزدی اش و کیل زندگی ام گردد.

اشاره دارد به: آیه ۴۵، سوره نساء.

خدا دشمنان شما را بهتر می شناسد و دوستی او شما را کفایت خواهد
کرد و یاری او شما را بسنده است.



حيث ما كنتم فولوا وجهكم
نحوه هذا الذى لم ينهاكم
(دفتر دوم ، بيت ۳۷۴۵)

در نتیجه در هر وضعیتی هستید روی خود را به سوی آن فضای یکتایی و سلیمان بگردانید که این تنها چیزیست که خداوند شما را از آن باز نداشته است .

حال هر باوری را می پرستید مرکز خود را عدم سازید تا به طرف او بروید و با او یکی شوید.

و در پایان : وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند .

ای ز غم مرده که دست از نان تهییست
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟
(دفتر دوم بیت ۳۰۸۷)

پر انرژی و سالم بمانید.

زهرا سلامتی، از زاهدان.



خانم فرزانه از همدان



خانم فرزانه از همدان

پیغام عشق - قسمت ۳۰

با سلام خدمت معلم عزیزم و دوستان گرامی

خلاصه ای از داستانی از مثنوی دفتر دوم بیت ۲۲۵۲

یکی از یاران حضرت رسول بیمار می شود و حضرت رسول به عیادتش
می رود و از او می پرسد، تو چطور بیمار شدی؟

بیمار توضیح می دهد که من دعا می کردم که در این جهان بدبخت تر و
دردمند تر بشوم تا در آن جهان خوشبخت تر شوم، و حضرت رسول به
او می گوید: نه، تو دیگر این دعا را نکن.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دفتر دوم بیت ۲۲۵۳ و ۲۲۵۴
زنده شد او چون پیمبر را بدید
گوییا آن دم مر او را آفرید
گفت: بیماری، مر این بخت داد
کامد این سلطان بر من بامداد

در اینجا پیامبر نماد زندگی است یا همان عارفی است که از فضای یکتایی زکات رویش را به ما می رساند. وقتی بیمار حضرت رسول را دید زنده شد، مثل اینکه رسول ایشان را از نو آفرید، و او به زندگی ارتعاش کرد و مرکزش عدم شد.

بیمار گفت: این بیماری به من این شانس را داد که بامداد سلطان به دیدار من آمد، ما هم می گوییم که این بیماری من ذهنی که مرکز ما شده سبب شده که هر لحظه خود زندگی، خدا بیاید پیش ما و ما پیشش هستیم و اگر این بیماری نبود، خدا به عیادت ما نمی آمد.

خانم فرزانه از همدان

پیغام عشق - قسمت ۳۰

دفتر دوم بیت ۲۴۶۶ تا ۲۴۶۴
چون گرفتار گنه می آمدم
غرقه دست اندر حشایش می زدم
از تو تهدید و وعیدی می رسید
 مجرمان را از عذاب بس شدید
 مضطرب می گشتم و چاره نبود
بند محکم بود و قفل نا گشود

مریض می گوید که وقتی گرفتار گناه می شدم، یعنی با چیزی هم هویت می شدم و آن در مرکز می گرفت، برای رهایی از آن دوباره با فکر یک چیز آفل و کهنه هم هویت می شدم، ما هم در من ذهنی درد هایمان را ادامه می دهیم، به امید اینکه آخر این دردها و گرفتاریها و ایجاد عذاب برای خود و دیگران حتما خوب خواهد شد.

هیچ کس به اندازه خود ما به ما لطمه نمی زند.
ما با مقاومت در مقابل اتفاق این لحظه نمی گذاریم شادی و خرد و
آرامش زندگی وارد وجود ما بشود ، یعنی از سلطان که در این لحظه به
عیادت ما آمده استفاده نمی کنیم.

آن بیمار یعنی ما، به رسول، یعنی خدا می گوید: از طرف تو مرتب تهدید
و و عده های خوب میرسید، و مجرم کسی است که با چیزهای آفل هم
هویت می شود و آنها را در مرکزش می گذارد که به عذابی سخت دچار
خواهد شد.

می گوید من نگران می شدم ولی چاره نداشتم، درست همین حالتی که
ما در افسانه من ذهنی داریم و بند ما محکم است برای اینکه ما با هزار
چیز هم هویت شده ایم و این قفل بوسیله من ذهنی ناگشودنی است.

دفتر دوم بیت ۲۴۷۳
ای خنک آن کو جهادی می کند
بر بدن زجری و دادی می کند

خوشا به حال کسی که با حرص و زیاده خواهی من ذهنی مخالفت می کند و در مقابل خواهش های جسمانی خود مقاومت می کند و جسم خود را به ریاضت می کشد و حد اعتدال را در هر چیز رعایت می کند و عدالت می ورzd.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دفتر دوم بیت ۲۴۷۵ تا ۲۴۷۸
من همی گفتم که یارب آن عذاب
هم در این عالم بِران بر من شتاب

تا در آن عالم فراغت باشدم
در چنین در خواست حلقه می زدم

این چنین رنجوری پیدام شد
جانِ من از رنج بی آرام شد

مانده ام از ذکر و از اوراد خود
بیخبر گشتم ز خویش و نیک و بد

خانم فرزانه از همدان

پیغام عشق - قسمت ۳۰

می گوید گفتم که خدا یا آن عذابی که در آن عالم من باید بکشم ، بگذار در این عالم بکشم و در این کار عجله کن، ما هر لحظه در ذهن مقاومت و قضاوت داریم و به خدا می گوییم عذاب های آینده را همین الان بر ما وارد کن و برای همین با سرعت زیاد درد ایجاد می کنیم و می گوییم: در این دنیا عذاب ما را زیاد کن تا در آن دنیا راحت باشیم، و با چنین دعاها یی در خدا را می زنیم و در من ذهنی ما معتقدیم که اگر ما در این جهان عذاب کشیده باشیم در آن دنیا به آرامش می رسیم.

و من با این دعا به چنین بیماری دچار شدم و جانِ من از درد آرامشش را از دست داد، و بیمار به حضرت رسول می گوید: من دیگر نمی توانم عبادت کنم و نمی توانم نیک را از بد، یعنی هشیاری حضور را از هشیاری جسمی تشخیص بدهم.

وقتی انسان بیمار می شود و من ذهنی مرکزش می شود، از عبادت می افتد یعنی عبادتش به درد نمی خورد برای اینکه حضور ندارد، و پر از درد است، و وقتی که در حضور یک عارف است و مرکزش به زندگی ارتعاش می کند متوجه می شود که چه حالت بدی داشته.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دفتر دوم بیت ۲۴۷۹ و ۲۴۸۳
گر نمی دیدم کنون من روی تو
ای خجسته، و ای مبارک بوی تو

می شدم از بند من یکبارگی
کردیم شاهانه این غم خوارگی

بیمار می گوید: اگر من روی مبارک تو را نمی دیدم و تسليم را یاد
نمی گرفتم و فضا را باز نمی کردم و اگر بوی مبارک تو به مشام
نمی رسید، من از بین می رفتم و تو واقعا به من لطف کردم.
عارفان این انرژی را در مرکز ما زنده می کنند و چشمان ما را باز می کنند
و غم خوار ما هستند.

خانم فرزانه از همدان

پیغام عشق - قسمت ۳۰

دفتر دوم بیت ۲۴۸۱
گفت: هی هی این دعا دیگر ممکن
بر ممکن تو خویش را از بیخ و بُن

حضرت رسول می گوید: آهای مواظب باش و دیگر این دعا را نکن. این دعا و خواست تو از خدا سبب خواهد شد که تو از ریشه ات که زندگی سنت کنده بشوی و مثال ابر بی ریشه باشی. زندگی از زبان مولانا ما را نصیحت می کند.

آیا ما هر لحظه با من ذهنی تقاضای درد از خدا می کنیم؟ مقاومت و قضاوت و میل ما به هم هویت شدن با چیز های آفل و دیدن از طریق آنها به معنی نگه داشتنِ مرکزِ جسمی ماست.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دفتر دوم ۲۴۸۲
تو چه طاقت داری ای مور نَزَند
که نهاد بِر تو چنان کوه بلند؟

می گوید ای انسان تو مثل مور هستی و طاقت نداری که خدا چنین کوه سنگینی را بُر پشت تو بگذارد، یعنی لازم نیست که ما زیر این همه درد و هم هویت شدگی باشیم. این اشتباه است و خدا این را نمی خواهد.

گفت: توبه کردم ای سلطان که من
از سر جلدی نلافم هیچ فن

آن بیمار می گوید: ای سلطان من توبه کردم، دیگر این کار را نمی کنم،
که از سر گستاخی لاف بز نم و بگویم من بلدم. ما با عقل من ذهنی فکرو
عمل می کنیم که نتیجه آن اضافه کردن درد است.

خانم فرزانه از همدان

پیغام عشق - قسمت ۳۰

دفتر دوم بیت ۲۵۵۱ و ۲۵۵۲
گفت: پیغمبر مَرَآن بیمار را
این بگو کای سهول کن دشوار را

پیامبر به بیمار گفت و یا خدا به ما می گوید: بگو ای آسان کننده دشوارها،
به ما بده در این دنیا هر آنچه که خوب است و به ما بده در آن دنیا هر
آنچه که خوب است، یعنی چهار بعد ما را در بیرون شکوفا کن و درون ما
را هم آبادان کن و درون ما را در این لحظه بینهایت کن و در بیرون هم
هر چیز خوب و هر برکتی هست به ما بده. پس اینکه در من ذهنی، ما
تنگدستی و مریضی را افتخار می دانیم، این غلط است.

آتَنَا فِي دَارِ دُنْيَا نَا حَسَنَ
آتَنَا فِي دَارِ عُقْبَانَا حَسَنٌ

پروردگارا در سرای دنیا بر ما خیر و نیکی ارزانی دار ، و در سرای آخرت
نیز خیر و نیکی بر ما عطا فرما.

با سپاس فرزانه از همدان

خانم فرزانه از همدان

پیغام عشق - قسمت ۳۰



آقای فریدون از مهرشهر کرج



سلام  

روزِ شیرینِ امروز، مُبارک  

فریدون هستم از مهرشهر کرج

♾ پنجاه و نهمین بیت، با کلمه‌ی (آلست) از دیوان شمس مولانا

آقای فریدون از مهرشهر کرج

پیغام عشق - قسمت ۳۰

غزل ۲۶۷۷

(۹) بلى گو! نى مگو! اى صورتِ عشق!
كه سلطانِ بلى، شاهِ السٽى

(۱۰) بلى تو، برآردِ مان به بالا
بلى ما، فرود آرد به پستى

■ بيت (۹) مى گويد:
خداوندا! اگر تو همان نورِ متجلی در من هستى! پس بلى من همان بلى
توست!

پس تو آن «يک» بلى را بگو! اين بلى تو همان بلى من از فضای عدم
است! بر هم منطبق و يكى هست!

«صورتِ عشق» خود انسان است، آن وجه به ظهور درآمده‌ی پروردگار است.

این مصروع، به روشنی بلىٰ ما به اصلِ خودمان یا زندگی است. بلىٰ گو! نى مگو! اى صورتِ عشق!

می‌گوید «نى مگو!» چگونه ما به زندگی نه می‌گوییم؟ چطور ما به اصلِ خودمان نه می‌گوییم؟

می‌گوید آیا من پروردگار تو نیستم؟ و ما به هویت‌های محدود خود بسنده می‌کنیم و به آن بی‌نهایت می‌گوییم: «نه، تو پروردگار من نیستی!» ما که صورتِ آن عشق هستیم، آیا باید روی از آن معشوق یکتا بربگیریم؟

در مصروع بعدی مولانا بیانش را کامل می کند که: این غایت و نهایت تسليم و سرسپردگی، این سلطان بلى و فضائشای تا بی نهایت، این انسان عدم شده و یگانه، هرگز از آن خالق یکتای روز است جدا نبوده و نیست.

با قطعیت می گوید که سلطان بلى، شاه است!

■ بیت (۱۰) می گوید:

اما تنها آن بلى، که از فضای عدم و از وضعیت یگانگی انسان به پروردگارش گفته شود، آغاز تبدیل و تعالی انسان است.

«بلی تو» در اینجا یعنی پذیرشی که از وجه عدم صورت بگیرد. همانا میوه‌ی این پذیرش رضاست و منشاء تمام برکات و صفات الهی است. بلی تو، برآردمان به بالا.

و آن بلی که در آن اثر و نشانه‌ای از حضور زندگی و خدا نباشد، آن بلی که از عدم نباشد و بلی ما به خدایان محدود و آفل دنیای فانی باشد، آن بلی موجب تباہی و سیاهی و جدایی انسان از اصل خویش است.

بلی ما، فرود آرد به پستی، که «ما» در این مصرع همان وجه جدایی گستر انسان است.

غزل، ۲۶۷۷ غزل وحدت است. ابیات این غزل شکافنده‌ی پوسته‌ی جدایی طلب انسان و ستایشگر مغز یگانگی ما با اوست.

(۳) به دوران تو منسوخ است شیشه
بگردان آن سبوهای دودستی

به زندگی می‌گوید: وقتی تو میدان دار پخش شراب عشق هستی، یعنی ما از فضای عدم عمل می‌کنیم و شادی او را می‌نوشیم و پخش می‌کنیم، واسطه‌های گوناگون که از جنس محدودیت هستند و آفل و گذرا هستند، حذف می‌شوند.

گویی در عدم، خدا، شراب شادی و عشق را از کف دستان خود به کامِ انسان می‌ریزد و هیچ ظرفی نیست که در برگیرنده‌ی این خلوص و بی‌نهایتی باشد.

باقی را شما بخوانید.

با سپاس فراوان / فریدون از مهرشهر کرج

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم سمیه



خانم سمیه

پیغام عشق - قسمت ۳۰

سه نکته کلیدی از سه برنامه گنج حضور

از برنامه ۸۱۹ من بله را یاد گرفتم
این لحظه را همیشه با بله به اتفاق آن شروع کنیم، چرا که این بله نقطه
شروع تسلیم ماست.

با اتفاقات به نحوی برخورد کنیم انگار انتخاب خودمان است.

آفکن این تدبیر خود را پیش دوست
گرچه تدبیرت هم از تدبیر اوست

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۰)

وقتی به اتفاق این لحظه بله بگوییم، تدبیر و افکار من ذهنی خود را که همیشه رو به سوی درد دارد انداخته، خرد خداوند را بکار می‌اندازیم، از این رو اتفاق نیز رو بسوی نیکویی و رستگاری ما خواهد رفت.

تدبیر من ذهنی ما نیز به این علت است که ما با کشیدن درد، من ذهنی آفل را شناخته و افکار و حیله هایش را بی اثر کنیم.

به اتفاق این لحظه گرچه که ممکن است ذهن را به تکاپو بیندازد بله بگوییم و توجه به من ذهنی نداشته باشیم، گرچه صدای او را می‌شنویم به آن صدا نه گفته فضای درون را باز کنیم و از خرد کل برای حل چالش‌ها استفاده گنیم.

از برنامه ۸۲۰، من قانون جبران و بده بستان زندگی را یاد گرفتم، در این جهان هیچ چیزی مجانی نیست.

اگر می خواهیم معنویت و کار کردن ما موثر باشد باید قانون جبران را رعایت کنیم.

با بازبینی در خود ببینیم چه جایی قانون جبران را رعایت نکرده‌ایم. اگر به اندازه کافی روی خود کار نمی‌کنیم و وقت را بیهوده تلف می‌کنیم یا هزینه‌ای برای معنویت خود نمی‌کنیم، بدانیم این کار من ذهنی است.

وقتی پاداش کارمان را دریافت خواهیم کرد که بهای آن را نیز بپردازیم.
ایا اگر پول ندهیم کسی به ما کالایی خواهد داد؟

قانون جبران مثل نگهبان ذهن است اگر رعایت نشود اجازه نمی‌دهد از دروازه من ذهنی فراتر برویم و سد راه ما خواهد شد.

خیره میا، خیره مرو، جانب بازار جهان
زان که درین بیع و شری، آین ندهی، آن نبری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

برای اینکه از درد و غم هم هویت شدگی ها رها شویم باید جان من ذهنی را بدهیم بروود. یعنی نسبت به من ذهنی بمیریم و هر لحظه من ذهنی را لا کنیم.

تا نشَوی خاک درَش، در نَگشاید به رضا
تا نَکشی خارِ غَمَش گُل زِ گُلستان نَبری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

تا من ذهنی را کوچک نکرده و مانند خاک نکنیم خدا از ما راضی نخواهد شد، درد هوشیارانه انداختن هم هویت شدگی ها ما را به گل حضور شکوفا خواهد کرد.

از برنامه ۸۲۲ در صلح بودن با کل کائنات را از جمله انسانهای دیگر یاد گرفتم.

طواف کعبه دل کن، اگر دلی داری
دلست کعبه معنی، تو گل چه پنداری

طواف کعبه صورت حقت بدان فرمود
که تا به واسطه آن دلی به دست آری

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی
قبول حق نشود گر دلی بیازاری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۱۰)

مولانا به ما توصیه می‌کند دل انسانها را بدست بیاوریم و در مقابل رفتار آنها و گفتار آنها فضایشایی کنیم و آنها را وادار به واکنش نکنیم، چرا که این کار سبب می‌شود ما به دل اصلی خودمان زنده شویم.

وقتی ما تمرین می‌کنیم و کم کم در مقابل انسانها بی واکنش می‌شویم و آنها را بصورت زندگی می‌بینیم، در نتیجه با من ذهنی مسأله سازی خواهیم کرد و این صلح ما را به سوی عدم کردن مرکزمان خواهد بردا.

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید
تو یکی نهای هزاری تو چراغ خود برافروز

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۹۷۵)

سمیه



خانم پریسا از کانادا



خانم پریسا از کانادا

پیغام عشق - قسمت ۳۰

با سلام،

کرمنا و گرامیداشت خدا

خدا ما را گرامی داشته است. آیا قدر این موقعیت خاص را میدانیم؟

بیلیونها سال پیش زندگی شروع کرد به بیان خود در جهان فرم. زندگی ای که بی فرم است، گوهری ناشناخته بود و میخواست که شناخته شود.

زندگی به فرم های مختلف در آمد. از جمادات به نباتات، از نباتات به حیوانات و از حیوانات به انسان. تا لحظه ای فرا رسید که همین فرم توانست آگاهانه و هوشیارانه خود را به عنوان امتداد خدا شناسایی کند، و این لحظه، لحظه ای بود مبارک و خاص.

لحظه ای که زندگی به خود تبریک گفت. لحظه ای که عشق فریادی از شادی برآورد که بالاخره موجودی خلق شد که میتواند هوشیارانه به زندگی زنده شود و منی که گوهری ناشناخته بودم را آگاهانه بشناسد.

نُعْرَه زَد عُشُقَ كَه خُونِينْ جَگَرَى پَيَدا شَد
حُسْنَ لَرْزِيدَ كَه صَاحِبَ نَظَرَى پَيَدا شَد

فَطَرَتْ أَشْفَتَ كَه اَزْ خَاكَ جَهَانَ مَجْبُورَ
خَوْدَگَرَى، خَوْدَ شَكْنَى، خَوْدَ نَكْرَى پَيَدا شَد

زَنْدَگَى گَفْتَ كَه درَ خَاكَ تَپِيدَمَ هَمَهُ عَمَرَ
تَا اَزِينْ گَنْبِدِ دِيرِينَه درَى پَيَدا شَد

(اقبال لاهوری، پیام مشرق، میلاد آدم)

قرعه کار، قرعه این دولت به نام من و شما زده شد.

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه کار به نام من دیوانه زدند
(دیوان حافظ، غزل ۱۸۴)

این پروسه که بالاخره یک فرم بتواند خود را به عنوان امتداد خدا
تشخیص دهد، و بفهمد که با زندگی یکی است و از او جدا نیست، قرنها
طول کشید.

هزاران قرن می باید، چنین دولت به پیش آید
کجا یابم دگر بارش اگر این بار بگریزم
(دیوان شمس، غزل ۱۴۲۹)

این دولت و بخت در همین لحظه به ما روی کرده است. لحظه‌ای بهتر و مبارک تر از این لحظه نیست. لحظه‌ای که در صف اول رسیدن به حضور و شناخت اصل خود قرار داریم.

شکر است در اول صفحه، شمشیر هندی در کفم
در باغ نصرت بشکفم، از فرگل رخساره‌ای

(دیوان شمس، غزل ۲۴۳۹)

اما آیا قدر این دولت و بخت را میدانیم؟ آیا فهمیده ایم که گوهری ناب در دست داریم که هیچ وقت هیچ موجود دیگری نداشته است؟ آیا میبینیم که خدا ما را گرامی داشته است، آنقدر گرامی که فرستگان به پای ما نمیرسند.

وقتی خدا به ما کوثر و فراوانی خود را بخشید، و ما را گرامی داشت، به ما اجازه داد، هم بر خشکی جهان فرم ها حرکت کنیم، و هم در دریای یکتایی خدا غوطه ور شویم.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳-۷۶

تو زِ کرّمنا بنی آدم شهی
هم به خشکی، هم به دریا پا نهی

خدا ما را به جان، یعنی هشیاری حضور، در دریای یکتایی خود حمل میکند، و به جسم و تن در خشکی فرم و ذهن حمل میکند.

که حَمَلْنَا هُمْ عَلَى الْبَرِّ بِهِ جَانٌ
از حَمَلْنَا هُمْ عَلَى الْبَرِّ، پَيْشَ رَانٌ

سوال اینکه آیا هشیاری دیگری هم هست که چنین خصوصیتی را داشته باشد، یعنی بتواند در بین دو جهان فرم و بی فرمی آگاهانه نوسان کند؟ و جواب اینکه حداقل ما چنین هوشیاری ای را نمیشناسیم. جمادات و نباتات و حیوانات، توانایی شناخت دریایی یکتایی را به صورت آگاهانه ندارند. فرشتگان و هشیاری های دیگری که فرم ندارند هم، نمیتوانند پا به خشکی فرم بگذارند. پس حیوانات محدود به خشکی هستند، و فرشتگان محدود به دریا. اولی نمیتواند آگاهانه به خدا زنده شود، و دومی نمیتواند پا به دنیا فرم بگذارد و در آن خلق کند.

مر ملایک را سوی بِر، راه نیست
جنسِ حیوان هم زِ بحر آگاه نیست

اما، مایی که انسان هستیم، در هر دو فضا سیر میکنیم. به تن و جسم مانند حیوان هستیم، و به جان مانند فرشتگان، تا هم بتوانیم بر زمین خاکی برویم و هم در فلک و آسمان یکتایی خدا پرواز کنیم.

تو به تن حیوان، به جانی از ملک
تا روی هم بر زمین، هم بر فلک

آیا قدر این چنین گرامیداشت از طرف خدا را حقیقتا میدانیم؟

آیا مراقب این تن و جسم خود هستیم که مکان مقدسی است برای جلوه
گری خدا؟

آیا مراقب بعد روحانی و جان خود هستیم؟ مراقب هستیم که این خانه ی دل الوده نشود؟

آیا تسلیم میشویم که خدا تمام و کمال در ما جلوه کند، قلمی بشویم در دستان خودش تا از طریق ما در این دنیا خلق کند، و ارتعاشات خود و هزاران برکت را به این دریای فرم بفرستد؟

آن لحظه که حقیقتا به این درک بررسیم که ما چقدر از طرف خدا گرامی داشته شده ایم، خاشعانه و عاشقانه سجده شکر بر درگاه او فرود می‌اوریم.

با احترام،

پریسا از کانادا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت سی‌ام

A photograph of a sunset over a body of water. The sky is a gradient of orange and yellow, with the sun partially visible on the horizon. A small boat is visible on the water in the distance.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com